

یها و لیله بنما اصبح اقبلت الیه اخشه من قبالت یا اخی الا اجرک بشئ سمعت البارحة فقال
الحسین و ما ذاک فقالت خرجت فی بعض الیل لفضاً ع حاجه سمعت ما قفا بهتف وهو یقول
و در کتابت تب پد کور است که چون حضرت علیه السلام و اقیه بنزل حزمیه فرود آمد روزی و شبی در آنجا اقامت فرمود چون صبح
زینب خواهر محترم حضرت بخدمت آنحضرت علیه السلام و انجبت آمدند و فرمودند که ای برادر من آیا خبر ندیم ترا چیکر که امشب شنیده ام
پس حضرت فرمود که چیست آن بگو حضرت زینب گفت که در شب که شب از برای قضای حاجت و تجرید و صوبه پرون رفتم پس گفت
شنیدم که آواز میدید و میگوید الایا عین فانی علی ما احتضنی جهد و من سکی علی الشهداء بعدی
اگاه باش ای دیده و اشک حسرت بگوشش و سعی تمام پیار و کدام کس گریه و زاری خواهد کرد بر شهیدان و شت که بلا بعد ما
علی تو تسوتهم المنا یا بفقدا الی الخانرا و علی بر کمر دیکه آنها را موک میراند و بزودی بود که گاه شبها دست میرسانند
فقال له الحسین یا اختا کل الذی تصنی فهو کائین پس حضرت فرمود که ای خواهر محترم آنچه خدا
خدا مقرر کرده است واقع شد نیست و رای عبد الله ابن سلیمان و المنذر بن شمس مغل الاسدیان
قالا لما فظینا حجتنا لم نکر لبنا همه الا لیتاق بالحسین لنظر ما یكون من امره فاقبلنا توکل
بنانا قننا سرعین حتی یحقیناه بزهد فلما دلفنا منه اذا نحن برجل من الکوفه و قد عدل
عن الطریق حین رای الحسین فوقف کانه یرید ان یشکره و مصنی و مصینا نحو حتی انتهینا
الیه فقلنا السلام علیک فقال علیکما السلام و عبد المتین سلیمان اسدی و منذر بن شمس مغل اسدی
روایت کرده اند که چون از اعمال و بنا سکج خود فارغ شدیم سوای سخن شدن بحسین علیه السلام کاری نداشتیم
تا به بینیم که کارش چه سان می شود پس بر ناقه تیز رفتار سوار شدیم و از توجه عراق بنیایت مجلت و شتابانی کردیم و با ما هم
علیه السلام بنزل زود که قریب بنزل تعبیه است سخن گشتم پس هر گاه از آنحضرت قریب شدیم تا کجا ن دیدیم مردی را
که از کوفه می آمد چون امام علیه السلام را دید راه برگردانیدم حضرت در آنجا توقف فرمود گویا خواهش آمدن او دارد
و چون حضرت او را متوجه راه دیگر دید از مطلقا تش دست برداشت و روانه کردید و ما از برای و دیانت حالات کوفه

بفرستد، روانه شدیم تا نزد او رسیدیم و سلام و بیدک گفتیم جواب سلام از او شنیدیم قلنا ممن الرجل قال سدي فلنا نحن
 اسمايان فصارت قال انا بكر ابن بسلان فانتبنا له ثم قلنا له اجز ما عن الناس وراك قال نعم لمر اخر
 من الكوفة حتى مثل مسلم بن عقيل وهاثي بن عمرو ورايتهما يخرجان باهلهما في التوديع يريدان
 نبيد سني گفت از قیدی اسیدیم گفتیم ما نیز از سون قبیل هستیم پس تو کیستی گفت من بکر بن فلان ام پس نسب او را بیان کردم
 و حقیقتی که خبرده مرا از مردمانی که پیشش نشسته بودند گفت آری از کوفه بیرون شده بودم که مسلم بن عقیل و هاثی بن عمرو کشته شدند
 و در پای غشبه ای آن بزرگواران رسیده بودند و بار بار میگردیدند تا ما را دیدند و ما را گفتند قلنا حتى لحقنا الحسين فبناير فاذ حتى نزل
 التعلية موصيا فجننا حين نزل فسلمنا عليه فرد علينا السلام فقلنا له يا حمك الله ان
 عندنا انما اشيت حلتنا اية علانية دشمنت سرا فظفر الينا والى صحابه ته قال وما دون
 سر فقلنا له رابت الراكب الذي اسقبلته عشا امس فقال نعم قل ردت مسئلة پس ترجمه
 لشكر امام حسين عليه السلام شدیم و بخدمت حضرت رسیدیم و همراه رکاب سعادت انتساب روانه گردیدیم چون
 انت شام بمنزل ثعلبه تقام فرمودند و آنحضرت آمدیم عرض سلام کردیم بجواب آن سرفراز شدیم گفتیم بفرست
 نزد ما خبریست اگر خواهی آنرا علانیه بیان نیایم و اگر ارشاد فرمائی در خلوت عرض نمایم پس حضرت بفرست ما و بطرف اصحاب خود
 نظر نمود و فرمود که ازین گروه رازی یعنی نیست پس عرض کردیم دیده بوری سوار بر آنکه شتر آمدن او بود و بوقت عشا
 دیر و پس حضرت گفت آری اراده استفسار حال از او کرده بودم فقلنا فدا الله انتسبنا لک حیره و کفیناک
 مسئلته وهو امرنا ذورا و صدق و عقل و انه حد ثنا انه لم يخرج من الكوفة حتى قتل
 مسلم و هاثی و راهما یخرجان فی السوق لهما جلها فقال علیها السلام انا لله وانا الیه رجوع
 رحمة الله علیهما یدد ذالک صرا ارا بس من کرم من کردیم که بر آینه منقح آوردیم من از برای تو خبر آورد و باز در شتم
 ترا از سوال او و مردیست از قبیل مازیک در استکود و انا هم و جزو ادما که بر آینه از کوفه خارج شده بود که حضرت سلم
 و هاثی کشته شدند و نقش هر دو بزرگواران را دید که در بار آورده می شده بود حضرت علیه السلام و التیمت فرمود که ترا

من عندنا اسطیع و مشق و هم و هر آینه من تن بر خنای ای در دادیم رحمت خدا باد بر آنها و اینرا کفر بر زبان جاری می نمودن
 لکن شدک الله فی نفسک و اهل بیتک الا انزلت من مکانک هذا و انک لیس لک ما کوفه ما
 و الا متبعه بل تخوف ان کجولع اعلیک پس عرض کردیم که سوال میکنم از تو برای خدا در ذات خود اعلیت تو قطع
 نمی کنیم سوال خود را کفر محبت فرمائی از همین حازیرا که برای تو در کوفه یاری دهد کاری نیست حرف داریم که کوفیان یونان
 دشمن تو شورا و شهید نشدند نظراتی بنی عقیل فقال ما ترون فقد قتل مسلم فقالوا الله ما نزع حتی
 نصیب ثارنا او نذ و من ذات فانیل الحسین علینا فقال لا یر بعد هولاء پس حضرت بطرف
 فرزندان عقیل نظر نمود و فرمود که درباره مراجعت به صلاح میدانشید پس بر اینده مسلم شهید کرده شد پس عرض کردند
 که بکنده بودند بر سرش و می تا باز خواست خون آن سعادتمند نخیم و یا شربت را که آن بزرگوار چشیده است بخیم پس حسین التسلیم
 رو بهما آورد و گفت که نیست تویی در زندگانی لب اینها فصرف عنهن اهل الاطماع و الارقیات داخل و ایمن
 و شمالا و فی معه اهل و حیار الا صحاب حالاً و ما اراج الموضع بالکباء بقتل مسلم و ما
 علیه الدموع کل معسیل پس از آن حضرت تکبیر جمع مال در ز آمده بودند متفرق گردیدند و راه راست و چپ گرفتند
 و سواره رگاب سعادت انتساب خویشان و بهترین رفیقان و دامادند و بزره و اضطراب در الموضع بسبب کثرت
 کرب و زاری بر کشته شدن مسلم فتاد و اشکهای مخم از دیدن حق بین بسیار جاری شمات الحسین علیه السلام
 ما را قاصد المادعاه الله الیه فلفیه الضراوق مسلم علیه ثم قال یا بن رسول الله کیف تکن
 الی اهل الکوفه و هم الذین قتلوا ابرعک مسلم بر عقیل و شیعه فاستعبر الحسین باکیا ثم قال
 ارحم الله مسلم فلفد سار الی روح الله و ریحانه و حیثه و رضوانه اما انه قد فظی ما علیه
 زنی ما علینا شعر الشاعری قول بعد از آن حضرت امام حسین علیا سلام باراده چیزیکه دعوت کرد او را خدای
 عزوجل بطرف آن روانه شد پس ملاقات کرد و در ذوق و کرم رضی سلام کرد و بعد از آن گفت که ای فرزند رسول خدا
 چگونه اعتماد میکنی بر مردمان کوفه و حال آنکه آنها همون کمانند که مسلم بن عقیل پسر مسلم ترا در دوستان او را قتل کردند

پس حضرت امام حسین علیه السلام اشک از چشم بر آورد و گریان شد بعد از آن فرمود که رحم کند خدا بر مسلم پس بر زمین
 او بر حمت ابي حوست و بطرف رزق خدا و ملک خدا و خوشنودی خدا سیر کرد و آگاه با شیعه که بر آینه مسلم او اگر خوشتر
 که بر بود و آنچه بر ماست باقیست بعد از آن نشاء کرد و میفرمود فان تكن الدنيا تعدل نفيسة فداها ثواب الله
 اعلى و انبل پس اگر باشد دنیا که سه بار کرده همیشه در نفی چند پس خانه ثواب خدا از آن برتر و بزرگتر است و ان
 تكن الابدان للموت التثت فضل امره بالسيف في الله افضل و اگر باشد به بها از برای مرگ پیدا
 کرده شده پس کشته شدن مرگ همیشه در راه خدا افضل است و ان تكن الابدان نفيسا فداها ثواب الله
 المرء في الموت افضل و اگر باشد روزی مصد مقسوم و سقد پس کمی کوشش مرد و طلب رزق بنکو تر و خور است
 و ان تكن الاموال للمتواك جمعها فداها بالمشرك به المرء بخيل و اگر گردآوری مال و متال از برای
 گذاشتن است پس چنان متروکیت که مرد بان بخنی بکند بنا بر علیه السلام حتی انتهى الى نيا له
 فاما جرح عبد الله بن يقطين فانه اعتبر بما كره ان يشر قال اللهم اجعل لنا ولشيعتنا منزلا كريما
 واجمع بيننا وبينهم في مستقر من اجمعتك انك على كل شيء قدير پس حضرت امام حسین علیه السلام
 از آنجا روانه شد و چون بمقام زباله رسیدند جرح شهادت عبد الله بن يقطين با حضرت رسید پس آنک از دیده پدید
 و گریان شد و بعد از گریه دعا کرد که ای بار خدایا بجزای ما و از برای شیعیان ما مقایم بزرگ و جمع کن در میان
 ما و در میان شیعیان ما در جای قراری از رحمت و عنایت خود بزرگتر که تو بر همه چیز قادر توانا هستی شهادت بر علیه
 السلام حتی نه بیطن الحقبه فقتل عليها فلقد شجع من عكم له يقال له عمر بن
 بودان فسئل اين توريد قال له الحسين ابلغه فقال له الشيخ الشدة في الله لما انقضت
 فوائده ما تقدم الا على الامانة و رعية السيوف و ان هو الا من الذين يحبوا اليك
 لو كانوا لقتلوا و مؤونه الفتنال و طوبى لك الا شيا من فضل مت اليهم كما و ذالك رايا فاما
 على هذه الحال التي تذكروني فاني لا ابري لك تفصيل بعد از آن روانه شد اکحضرت قال بطن

حکایت کند که در بالای عقبه فرود آمد پس ملاقات کرد از مردی سبزی از بنی مکر که او را محمد بن یوزان میگویند
 حضرت پرسید که اراده کجا داری حسین علیه السلام فرمود که اراده کوفه دارم پس آن مرد پرسید گفت که سوال میکنم از تو برای
 خدا و قطع نمیکم سوال خود را تا آنکه ما جمعت فرمای و باز کرد پس بگذا سو کند که نیروی مکر بزرگ سنان و شمشیر جان
 بر ایند اینها که ناچار پس کجا برفت تو فرستاده بودی اگر مستعد نعت و یاری می بودی و از برای تو اسباب جنگ جهاد
 ایستاده بودی تشرف بیرون حضرت مناسب بوده مگر درین حال که میدانی پس مناسب است انهم از برای تو که قصد قصد است
 فقال يا عبد الله ليس محيى على الراي ولكن الله تعالى لا يغلب على امره قال عليه السلام
 والله لا يدعونني حتى يستخرجوا هذه العاقبة من وجهي فاذا فعلوا ذلك سلط الله عليهم من
 يذلهم حتى يكونوا اذل من الراي امر پس حضرت فرمود که ای بنده خدا آنچه تو خبر میدی بر من پوشیده نیست ولیکن
 حکم خدای برتر مخلوب میشود و تقدیرات ربانی واقع شده است و بعد از آن فرمود بگذا سو کند که اینها است از من بجز آنچه
 داشت تا دل پر خونم را از اندرونم بیرون آورند و چون این را بکنند مسلط خواهد کرد خدا بر اینها کسی را که ذلیل و خوار کند
 اینها را تا باشند اینها ذلیل ترین استیها شمسار علیه السلام حتی نزل شراف فلما كان السحر امر فتيا فله
 فاستنقوا من الجماع والكر والتمسوا حتى انتصف النهار فبينما هم ليسوا اكثر رجل من اصحابه
 فقال الحسين الله اكبر لكرات فظلال رايت اللحنى بعد از آن روانه شد آنحضرت مصروف قطع راه بودند که
 تا بمقام اشرف فرود آمد چون سحر شد حکم کرد غلامان و خادمان خود را پس اینها آب بسیار برداشته بعد از آن روانه شدند
 تا نیمه روز پس وقتی که آنحضرت مصروف قطع راه بودند که مردی از اصحاب کتاب التذکر گفت حضرت فرمود که التذکر
 اکبر در هر حال است چرا اینک التذکر گفتی گفت درخت خرا را دیدیم و قریب آبادی رسیدیم قال جماعته
 ممن حمله والله اهدى المكان ما را اینها فیه فمناقط فقال الحسين فما ترونه قالوا والله
 نراه اذان الخيل فقال عليه السلام مرانا والله امرى ذالك جمعی دیگر از همراهیان آنحضرت گفتند
 بگذا سو کند که ما هرگز درین مکان درخت خرا کاهي مزیده بودیم پس حضرت فرمود پس چه چیز کان میکند انرا هرگز

بخدا سوگند که گمان میکنم آنرا که شهبازی اسپان پس حضرت عیادت سلام فرمود من نیز بخدا سوگند میکنم گمان میکنم
 ثم قال صلى الله عليه سالن ملجاء نلجاء اليه وجعله في ظهورنا ونستقبل انفوسنا بوجهه واحدا قالوا
 له بلى هذا از دشمنان سبقت اليه فهو كما تريد فاخذ اليه فسبفهم عليه بعدوا الى جابههم وبعد
 اذان حضرت استغفار نمود که از برای ما در اینجا جای پناهی نیست که بطرف او بروم و آنرا بر پشت خود کرده انم و تنوچه تو ختم
 از جانب واحد پس عرض کردند که اری این کوه که نمایه صاحب نیست که بقت کنی بطرف آن پس پیمانست که میخواستی
 پس حضرت بطرف آن متوجه گردید و تن از رسیدن فوج مخالف بران کوه رسیدند پس فوج استغفار راه برگردانیدند
 و متوجه بجانب شکر شدند و کما اصبحتهم الیعا سبب و کان ایااتهم احنة للطرفنا سر علیه السلام مرابیه
 نضربت وجاء الغوم من رها الف فارس مع حمر بن بزدل التمی حی حتى وقف هو ومیلته مقابلین
 علیه السلام فی حرا الظهوره و نکل سناهای ایشان مثل نمیش ز بنوران بودند و پیرجهای ایشان باز و سبک
 پزند گمان می نمودند پس حضرت امام حسین علیه السلام حکم بقتضای خود فرمود پس نصب کرده شدند و قوم مخالف نیز
 هزار سوار بسید کردی صحن نیز پدیدتبی آمدند و مقابل حسین علیه السلام در که می بنم روز ایستادند فقال الحسین صلی الله
 علیه و آله لفتیانہ استغفوا الغوم و ارا و وهب من الماء و در شفوا الخبل تو متیفا ففعلوا و اقبوا یملون
 الفصاع و الطباس من الماء ثم یدلونها من الفرس فانما عیب قلائنا و اربع او حضا عزلت
 عنه و سقی اخر و توجه علیه السلام بنفسه الشریفة ایضا حتی سقوا عن اخرها چون آن بنح کرم
 سخاوت در فوج سادات آثار تشکی شاهده نمود از رفیقان و خادمان خود فرمود که آب اینقوم را بید و اینهارا آب
 سیراب بنمید و اسپان ایشان را هم تدری آب و پس همه خادمان حضرت فوج مخالف دامیراب کردند و متوجه ابدان
 اسپان شدند و کاسه و طشت را از آب پر میکردند پیش آسپی می بردند و چون سید یا چهار باغ باز آب میکشیدند
 پیش دیگر می بردند و حضرت علیه السلام و الفیة نفس نفس خود متوجه بودند تا آنکه همه ایشان را از اسب اسپان آب دادند
 و سیراب نمودند و لم یزل الحرام مع الحسین حتی حضرت صلوة الظهر ثم امر الحسین علیه السلام بالرجوع

بن المسروق فان يؤذن فلما حضرت الافامة خرج عليه السلام في اناء وردا و رطلين و
 حمل الله و انني عليه و موسية و مره حضرت امام حسين عليه السلام بود چون رقت نماز ظهر داخل شد حضرت
 امام حسين عليه السلام بجاج بن مسروق فرمود که اذان بگويد چون نوبت اقامت رسيد حضرت از غير پا به پاين و چادر و نقيين رفت
 افزا کرد و تشکر و سپاس از بني بجاء آورد و مدح و ثنايي پروردگار بسيار کرد ثم قال ايها الناس اني لمر اكم حتى انتهي
 بكتكم و قد مث علي رسلكم ان افلحتم علينا فليس لنا امام لعل الله ان يجمعنا و ابانا كرم على الهدى و
 الحق بعد اذان فرمود که اي گروه مردمان بپرستيگه من بطرف شما نماندم تا آنکه ناهاي شما متواتر و متوالي و سپكاي
 شما پياپي نزود ما رسيدند که هرايشه و ليري نماند آمدن اين جا که ما امام که ما امامي و ميشوايي نداريم شايد که هذا ما را و شمارا بچرا
 و امر حق مسمع گردانند فان كنتم علي ذلك فقد جئتم فاعطون ما اطمين اليه من عهدكم و موافقكم
 وان لم تفعلوا و كنتم لقدمي كما رهين الضمنت عنكم الى المكان الذي جئت عنه اليكم و سكتو عنه
 و لم يتكلم احد منهم بكلمة پس که شما بر سر عهد و كفا ر خود بستند پس نزد شما آمده ام عهد و پيمان حوزا نماز بكنند
 و خاطر مرا مطمئن گردانيد و اگر چيزي را كه گفتم نيكيند و اذان ما نا خوش بپسند از دياد شما بر ميگردم بطرف مكائنه
 اذان نزد شما آمده ام پس ان عذاران هر سكوت پروران گذاشتند و حرفي گذار نشد ختنه فقال للوذن
 اقم فاقام الصلوة و قال عليه السلام من لجر اتزول ان تجلسي باصحابك فقال لا ابل تصلي
 انت و ليصلي بصلونك پس حضرت از مؤذن فرمود که اقامت بگو پس مؤذن اقامت نماز گفت و حضرت عليه السلام
 و الحقت از حرم فرمود که ايا اراده داري که **ریتقان** خود نماز گذاري پس خر عمر من کرد که اين اراده ندارم بل نماز بخوانند
 و من نماز را عقب شما بگذارم و في رواية المصدون و رهقه عند صلوة انظرنا من الحسين
 ابنه علينا فاذن و اقام و قام الحسين و صلى يا لعلم يقين جميعا فلما سلم و شب الحرف فقال بسلام
 عليك يا بن رسول الله و رحمة الله و بركاته فقال الحسين عم و عليك السلام من ان
 يا عبد الله فقال انا الحرم بن زيد فقال عليه السلام يا حتر اعلنا امرنا و در روايت شيخ صدق

دست که ... انت نماز ظهر مشکر تا وقت استحقاق لشکر فرزند خیر البشره که دید پس آنحضرت فرزند خود علی را که مشهور
 و بی گناهی است حکم کرد تا آن اماراده اذان و اقامت گفت و حضرت از برای نماز ایستاد و با هر دو لشکر نماز را ادا کرد و چون
 سلام فارغ شد حر از جای خود بر حبت و گفت السلام عليك یا بن رسول الله و دست الله و برکاته پس حضرت
 فرمود عليك السلام تو گیتی ای بنده خدا پس عرض کرد که من عربین نیز پیدام پس حضرت پرسید که ای عرب برای جنگ ما آمده و یا
 برای نصرت و یاری ما فقال والله یا بن رسول الله لقد بعثت لفتا ملک و اعوذ بالله ان احشوا
 من قبری و یا صیبتی مشدودنا الی راحلی ویدی مغلوله الی عنقی و اکب علی حر و جهی فی النار
 پس تر گفت بجزا سو کند ایفرزند سو کنما هر اینده و ستاده شده بودم برای جنگ تو و پناه بخدای برم ازینکه محشورم از تو
 در حالتیکه موی تیشانی مادر پائی با بسته شده باشد و سنبهای من در گردنم غل کرده شده و بر روی خود ذراتش سوزان
 منم از اینت شوم ثم دخل علیه السلام فلما کان وقت العصر امر الحسین ان یتهیو الذرحیل ثم امر
 منادیه فنادی بالعصر فضلی بهم و انبل الیهم محمد الله و انشی علیه بعد از ان امام حسین علیه السلام
 داخل جنبه کردید و چون وقت نماز عصر رسید حضرت امام حسین علیه السلام فرمود که بتیہ ردائی بکنید و آماده سجد
 بعد از ان موزن خود را حکم نمود پس موزن اوزن و اقامت عصر گفت و حضرت نماز عصر با هر دو لشکر بجای عتد ادا کرد و خود
 بطرف اهل کوفه شده شد و سپاس الی بیجا آورده و نشت و ستایش خدا داد که و قال اما بعد ایها الناس فانکم
 اتفقوا لله و تعرفوا الحق لاهله یکن ارضی الله عنکم و نخر اهل بیت محمد اولی بولایه هذا لا مرا
 علیکم من هؤلاء المدعیین مالیس لهم و السابورین مکرهم بالجور و العداوان فان ابیتهم الا
 الا کراهة لنا و الجهل لجنات و کان ما ینکم الا ان غیر ما اشتی به کتکم و قل مت علی را مسلک حضرت
 عنکم و گفت لیکن پس از رفتن ای گروه مردمان بر آینه شما اگر خدا بترسد و حق صاحب حق را بشناسد این امر خدا را
 از شما بسیار رضا مند خواهد کرد و ما که اهل بیت محمدیم سزاوارترینم از برای انضام امور خلافت و امامت در میان شما این
 گروهی که بناحق دعوی ریاست میکنند و در میان شما بجز و عدوان و ظلم و طغیان مسلوک می نمایند پس اگر سزاوار

بر بخت از ما و جهالت حق ما امری را پیشند بپذیرد و رای شما بحال مخالف است که از نامهای شما مفهوم و زبانی قاصدان شما
 معلوم میگردد باشد از این شما بر میگردد من فقال المرثا فان الله ما ادرای ما هذه الا الكتب والرسول التي تذكر
 فقال الحسين عليه السلام ما يا عقبه من صعبان احترجيت الذين فنهما كتبهم الى انا خرج خراجين معلومين
 صحفا بنشرت بيد بلية پس هر دو جواب گفت که بجزا سوگند نمیدانم این نامها در سوره ن را که یغز مانی پس عدت
 عقبه بن سمان را فرمود که هر دو خردینا اگر در آن نامهای که میان یوسف در طلب ما ست حاضر سازان هر دو خرد صبا می را که نحو از آنجا
 کوفیان بود بر آورد و پیش شمشیر و پراکنده کرده شد فقال المرثا لستنا من هؤلاء الذين كتبوا اليك وقد امرنا
 اذ الفيناك ولا نفار فك حتى لقد ملك الكوفة على عبد الله بن زياد فقال الحسين عليه السلام الموت
 ادنى من ذلك ثم قال لاصحابه فوماذا راكبوا وانتظر حتى راكبت لستنا فقال عليه السلام لا صبي
 انصر فو پس هر کف که من ازین کرده که نامهای تو نوشته اند نیستیم و سر آینه ما مور شده ام که من هرگاه ترا طاقات کنم از تو
 جانشوم تا ترا در کوفه نزد عبید اللہ بن زیاد برسانم پس حضرت فرمود که مرکب آسان تر است ازین نیک و نمازنده ام باین
 مدلت را صنی گوایم که بعد از آن از رفیقان و اصحاب خود فرمود که بر چنینید و سوار شویم تا نظارند و بعد از آن از اصحاب خود فرمود
 که از راه بر کردید فلما اذهبوا ليضروا اهل القوم بينهم وبين الجراف فقال الحسين عليه السلام المرثا
 تكلمك امك ما تريد و چون رفتیم که از راه آمده بر گردند فوج مخالف در میان راه ایستادند و مانع انصراف شدند
 پس حضرت از راه چشم از هر کف که ما درت بغزای تو بر نشیند از ما چه سخوابی فقال له المرثا ما لو كان غيرك من الغزاة
 يقولها لي وهو على مثل حال التي ات عليها ما تركت ذكواته بالمثل كما نسا من كان ولكن
 والله مالي من ذكواتك من سبيل الا با حسبي ما تقدم عليه پس هر کف که آگاه باش اگر دیگر
 از عرب این کلمه ما در حق ما بر زبان می آورد و حال و در شبی عیلت و غیره مثل حال تویی بود من هم نام ما در او را بنزبانی
 آوردم هر چه میشد مگر بجزا سوگند که نیست مرا از ذکر نام ما در تو سبیلی مگر بهترین چیزیکه من بران قادم
 فقال الحسين عليه السلام من ما تريد فقال اذا فانا لله لا اتبعك فقال والله لا ادعك فترادا

القول قلت مراتب پس حضرت فرمود که مطلب چیست گفتی نخواهم ترا بنزد عبید القدر بن زیاد ببرم پس حضرت فرمود
 که اکنون بجز اسوئله شایسته تو نمیکنم این حرکت که اکنون من نیز دست از تو برمی دارم پس با هم این کلام را سه بار تکرار
 کردند فلما اكثر الكلام بينهما قال له الحرابي لم ادر بقنالك انما امرت ان لا افارقك حتى
 اقدمك الكوفة فاذا ابیت فخذ يا بن رسول الله ظريفا لا يدخلك الكوفة ولا يؤمنك الا
 لا عندنا الى بن زياد بانك خالفتني الطرف فبیتا عن طريف بن العديب و نفاذ سیه چون سخن
 در میان ایشان بطول انجامید هر از آنحضرت گفت که برآیند من ماسورتند، ام برای جنگ تو دعوت شده بودم مگر
 از برای این که از عهد انشوم تا ترا کوفه رسانم پس اکنون که از رفتن کوفه بکار داری پس ایضا زنده رسوخند آری را بیکر که
 ترا داخل کوفه نکنند و نه مدینه منوره رسانند تا سعادت این زیاد بدینا بکنم باینکه برآیند تو مخالفت کردی مراد راه پس حضرت
 بضرورت از راه غدیب و نفاذ سیه سیل بدست و چپ فرمود و روانه شد و سایر علیه السلام و سایر الحرابی
 اصحابه پسایره و یقول له یا حسین اذکرت الله فی نفسك فانی اشهد انی قاتلت بقتل
 فقال له الحسين اقبالوت تخونني و هل بعد و بکر الخطب انقتلونی و سا قول كما قال اخوا
 لا اوس لابن عمه و هو یبید لضرته رسول الله صلى الله عليه فخره ابن عمه و قاتل توید
 نذهب فانك مقتول فقال و حضرت امام حسین علیه السلام دانته شد و حربا شکر خود بر امام حسین علیه السلام
 میرفت و گفت ای حسین پس بگو تا احذرا ایا مدینه نام در ذات تو پس برآیند من خبر میدهم که اگر تو جنگ و قتال
 البته ترا بقتل خواهند رسانید پس حضرت در جواب فرمود ایا بکر ما را میترسانی و ایا بجا طر شما میکند که مرا بقتل رسانی
 و اکنون میگویم چنانکه برادر اوس به پسر عم خود گفت در حال تیکه او اراده نصرت داری پیغمبر خدا است پس پسر عم او را
 ترسانید و گفت کجا اراده داری که بروی بدرستی که تو گشای خواهی شد پس او گفت سا معنی و ما یا موت عا
 علی لقی اذ ما نونی حقا و جاهدا مسلما اکنون روانه میشوم و مرورا از مرگ ننگ نیست هر گاه تا
 حق باشد و بجا و نماید در جالتیکه سلم باشد و اسی الرجال الصالحین بنفسه دفاعی مشور او دعی

مجرایه و اسباب سردی و صاف کردن بذات خود و جسمی اختیار کند از معنوی و کبیر و بحری را اقل در نفسی لا اربد
 بشاعرها لیلی جمنعانی الوثنی و مر و ما پیش سکنم نفس خود را برای جنگ بخوابیم بقای آن تا بخورد میزده را در
 میدان کارزار و کشته شده اید از افکار عبثت لمراد مر و ارمیت لمرام کونیلت ذلک ان تعیش و تن عسا
 پس اگر میزده بمانم تا دم نشوم و اگر بپریم طاقت کرده بشوم و کانیست ترا دلت و نوارسی که زنده مانی و ذلیل و خوار کرده
 شوی فلما سمع المر ذلک تخنى عنه و کانت بسیر با صحابه قاحیه و الحسین بنی ناحیه اجزى حتى متوا
 الی عذیب الهمانات ثم معنی الحسین علیه السلام هر حتی انتهی الی نصر سنی مفاصل نشان به و اذ انقضت
 مضروب فقال علیه السلام من هذا فضل لعبد الله بن الحجاج جعفری فقال ادعوه الی افس برکاه
 ضربت کلمات را از آنحضرت شنیده و در کلام خود فایده دید از آنحضرت کنا ره کرده بشما خود ملحق آید و عربا لشکر خود
 از جابلی سیرت و حسین علیه السلام از طرف آخر تا مقام عذیب رسیدند بعد از آن حسین علیه السلام تشریف فرما گردید
 و بقصر مقاتل رسید و بجای فرود آمد و ناگهان نظر آنحضرت بجهت افتاد پرسید که این جنبه کست عرض کردند که این جنبه
 عبید الله بن حریجی است پس حضرت فرمود که اورا نزد من بیا و فلما اتی الرسول قال له هذا الحسین
 برس علی علیهما السلام عوک فقال عبید الله انا لله و انا علیه ارجعون و الله ما خرجت
 من الکوفة الا کراهة ان یدلها الحسین برس علی و انا فیها و الله ما ایدان انا و لا
 یوانی پس چون یک امام عالی مقام نزد امیر برنت و پیغام داد که حسین بن علی علیه السلام تم تری طبعه پس بدگفت
 انا لله و انا الیه راجعون بجزا سوکنه از کوفه بپران نشدم کمر از برای کراهت بچسب حسین بن علی داخل کوفه شود من
 در آن باشم بجزا شوکنه نمیخواهم که اورا بچسبم و نمیخواهم که او مرا بیند فاتیاه الرسول فاجزه بما قال نجاء الحسین
 علیه السلام مر حتى دخل علیه و سلم و جلس ثم دعا ابی الخرد و ج معه فاعاد عبید الله ذلك
 مقاله و استقاله مما دعا الیه فقال له الحسین علیه السلام فان لم تکن تنصروننا فان الله
 لا یکن ممن یقاتلنا فوالله لا یسمع و اعیتنا احد ثم لم یضرها الا هلك فقال له اما

هذا فلا يكون انشا الله تعالى الله قام الحسين من عند رضى دجاله، و جمله پس يك است نزد
 امام حسين عليه السلام آمد و خبر داد آنحضرت را بچوب او پس حضرت امام حسين عليه السلام فرمودند كه و يدون
 حين اوشد و سلام كرد و نشست و دعوت كرد براي نصرت و ياري خود پس انا و اولاد عبيد الله همون كلام را كه با شما
 گفته بود و استغاثه نمود از امر كه حضرت او را بهر دست ان دعوت فرمودند پس حضرت امام حسين عليه السلام فرمودند كه اگر
 بناشي از يادوران و مانا صراحت ما پس بتر نشيند و مباحث از محاربان و مخالفان ما پس بجزا سوگند هر كه فرياد و زاري ما
 خواهد شنيد و ياري و نصرت ما نخواهد كرد و هلاك خواهد شد پس عبيد الله گفت كه مگر اين امر پس هر كه فرياد و زاري
 الله تعالى بعد از ان امام حسين عليه السلام از نزد او بهر خاست و بگيخه خود رونق افروز كرد و في و في و اية الصلوة
 فارسل عليه السلام مر اليه فقال ايها الرجل انك منب حاطي وان الله عز وجل اخذ اذينا
 امت صانع ان لم تقب الى الله تبارك و تعالي فسا عتك هذه فتصيري و بكور حدي شيحك
 ميرمدي الله تبارك و تعالي و در روايت شيخ صدوق عليه السلام چنين است پس حضرت كسي بنزد او فرستاد
 و او را پيغام داد كه اي مرد تو حفا و نا فريادي بنا بجهت بسيار كرده و مواخذه آن از قرض سجا و خواهد نمود اگر تو هم
 بفرزنده اتماي دين ساعت پس ياري كني را با باشد بدنه شفع تو و بر ي حسدي بزرگ و بر تر فقال يا بن
 رسول الله و الله لو نصرتك لكنت اول مقتول بين يدي و لكن هذا فرسي فخذ اليك
 فوالله ما اكتبه قط و انا و مر شيئا الا بلغته بلا ارادني احد الا جوت عليه فذرتك
 فاعرض عنه الحسين عليه السلام مر بوجهه پس عبيد الله گفت كه اي فرزند سوگند اجد سوگند اگر ياري
 ميگردم ترا هر اينده مي بودم اول مقتول در كشته ميشم مگر اين سب من است پس تو اين را بگو پس بجزا سوگند هر كه بطلب
 كسي فرستد ام بران سب كه او را يافته ام و سب چس از من منشا خبه است مگر آنكه مرا بجات داده است اين سب
 پس آن سب را بگو پس حضرت روي مبارك از تو بر كمر در انيه ثم قال لا حاجة لنا بك ولا في فرسك
 و ما كنت متخذ المصلين عضدا ولكن فرقلنا ولا علينا فانه من مسمع و اعيتنا اهل

البیت ثم یسأله الله علی وجهه فی السار بعد ازان فرمود که مرا بتو اسب تو حاجت منت و کراه گنندگان مرا
 بدوز خود نیکه و لیکن بکیریز که از برای ما باشی و نه بر ما پس بدرسیدگان اینست که هر که فریاد دوزاری ما بملت خواهم شنید
 و یاری ما نخواه که راه برد و در بنم حرا به انداخت و یاری فی عقاب الاعمال بسنده الی ابی جابر و عن عمر بن
 بن القیس المشرف قال دخلت علی الحسین علیه السلام اذ ابن عمر فی دهن فی قصری مقاتل
 لیه فقال له ابن عمی یا ابا عبد الله هذا لادی اری حضا ب و شعرك فقال حضا ب و اشیب
 لیا سبیا ستم تعجل ثم اقبل علینا فقل حتما لضرائی و در عقاب الاعمال بسند خود بطرفانی جارد و از عمرو بن
 قیس مشرفی روایت کرده که وقتیکه حضرت امام حسین علیه السلام در قصری مقاتل تشریف می داشتند من و پسر عم من که
 آنحضرت وارد شدیم و عرض سلام کردیم پس پسر عم من از او پرسید که ای ابا عبد الله این سیاهی موی ترا که می بینم حضا ب
 یا موی آنحضرت پس جواب آن فرمود که حضا ب است و موی ما بنی هاشم زود سپیدی شود بعد ازان رو بطرف ما آورد
 فرمود از برای یاری ما آمدید فقلت انی مرجل کثیر السن کثیر الذمیر و العیال و فی یدی بعضایع الناس و لا
 ادری ما یکوی و اکره ان اطلع اما ننتی و قال له ابن عمی مثل ذلک ای پس عرض کردم که بر آئینه
 من مردی پیرم و قرصن و عیال بسیار دارم و در دست من امانت مردمان است و میدانم که بعد ما چه شود بگروه
 سید انم که امانت حوز را ضایع بکنم و پسر عم من نیز بچیز عمر من کرد قال لنا فانطلقا فلا تسمعانی و اعیة
 و لا تریالی سواد ا فانه من سمع و اعینا او رای سواد فاعلم بحینا کان حقا علی الله عزوجل
 ان یکبه علی مخزیه فی السار حضرت از ما این ارشاد کردند که پس روانه بشوید تا فریاد دوزاری نشنید و تا ما در سر عهد فوج
 شام کوفه نماندیم چه هر که فریاد دوزاری مرا خواهد شنید یا ما در سر عهد فوج منافقین خواهد دید و مرا یاری و نصرت نخواهد کرد و چنان
 لازم است که او را برود و جهنم اندازد و ما کان فی اخر اللیل ابر بال الاستسقاء و الرحیل فقال غضبه بن
 سمعان فرها معه ساعة فحقق علیه السلام و هو علی ظهر فراسه خففة ثم ایتیه و هو یقول
 انا لله و انا الیه راجعون و الحمد لله رب العالمین ففعل ذلك مرتین او ثلثا و چون در آخر

پیدا شد حضرت برای آب که فتنه کوچک نمودن در حکم فرمود پس عقبه بن سحمان که در آن همراه آنحضرت روانه
 شد پس حضرت سیدالشهدا را به زمین سپرد و بوی در برود و بعد از آن انا لله وانا الیه راجعون و آنقدر که در رب العالمین
 گویا بیدار که دید و این کلمات را و یا است بار بر زبان جاری فرمود فاقبل علیه اتبه علی بن الحسین فقال
 مما حملت الله واسترجعت فقال ما بنی الی خفت حفظه فغن لی فارس علی فرس وهو یقول
 الفوم لیسرون و المنايا لیسر الله یعلبت الیها النفسنا لیت الیمان پس حضرت علی اکبر چون این حالت را
 مشاهده فرمود متوجه بطرف امام علیه السلام فرقه و پرسید که از برای چیست دارا مدوشن نمودی و کلمه انا لله راجع
 بر زبان جاری فرمودی حضرت ارشاد کرد که ای فرزند عمی من بدستیک مرا غنودگی عارض شده بود پس مرا سوار یک
 بر اسب سوار نمودار شد و او میگفت که این گروه شتابانی میکنند در رفتار در مرک بطرف ایشان شتابانی میکنند پس دستم
 که بر آینه ذوات ما خرد که داده شده است بطرف فقال ایا ابنه یا ابنه لا اراک الله سوغاً انلسنا
 علی الحنی قال بلی واللّه الذی مرجع الیها و فقال فانتا اذ الایمان لی ان نفوت محققین فقال له الحسین
 علیه السلام حرز الایمان من بلع حیزاً ما جزای ولد اعین واللّه ایس حضرت علی اکبر فرزند او بجز دست آنحضرت
 عرض کرد که ای پدر بزرگوار روزی مباد که ترا امر بدی پیش آید آیا برحق نیستی پس حضرت فرمود ای قحط یکم ای که
 بندگان بطرف او ست حق بجانب است پس حضرت علی اکبر گفت که چه میبند من اکنون خوف و پروا ندارم از اینکه
 برحق خود گشته شوم پس حضرت امام حسین علیهم السلام فرمود که جزا دهند ترا ای پسر بهترین جزا ای که پسر پسر الطایب است
 و متابعت پر داده باشد فلما أصبح نزل وصلى بهم الغدا ثم عجلیم لک کوب و اخذ علیه السلام بقیاس
 با صحابه فیاشیه الحرا و اصحابه فیروزه جعل اذ ادر دهم لک الوفاة ما داشتید ایا استعوا علیه فارس تفضی
 فلیمینل یقیاسون کذا لک پس چون صبح بدر رسید از اسب فرود آمد و نماز صبح با اصحاب فروداد کرد بعد از آن
 بصره رفت و شتابانی سوار کردید و خواست که با اصحاب حوزاء دست چپ بگیرد پس حروا اصحاب او بر سر راه می آمدند
 تا آنحضرت را بطرف کوفه برگردانند پس چون حرسچی و کوشش بسیار کرد که آنحضرت را بجانب کوفه برگردانند و از جمعیت

باز دارد اصحاب حضرت امام حسین علیه السلام ابا و ائمه مؤذنین پس اینها دور شده اند و پوسته اصحاب حسین ماه دست چه
 بین طوری بگرفتند و فی الاحتساب قال له الخیر الشکر لله فی نفسک و امره بالعدل عن الطمعی
 مشک الحسین و طریفا اخر را جاعا الی الحجاز و سار هو اصحابه طول لیلهم و در اختصار است که از حضرت
 عرض کرد که سوال میکنم از تو برای دانستن اسوای را که نافع برای تست و انحضرت را از برای گرفتن راه دیکه مشوره داد پس
 حضرت امام حسین علیه السلام را حی و دیگر که راجع بطرف صحابه بود اختیار نمود و حضرت و اصحاب انحضرت بقدر دراز
 الشب راه رفتند و فی و ابیت اقبل الحسین علیه السلام مر علی اصحابه و قال هل فیکم احد البین
 الطریقی غیر الحاله فقال الطرماح نعم یا بن رسول الله انا اخر الطریقی فقال علیه السلام بین
 ایدینا شاهر الطرماح و جعل یخز و یقول و در روایتی است که بعد از آن حضرت امام حسین علیه السلام رو با صاحب
 خود آورد و فرمود که آیا در میان شما کسی هست که راهی را می شناسد که غیر این راه باشد پس طرماح عرض کرد که آری ای فرزند
 رسول اللہ من طریق را خوب میدانم پس حضرت فرمود که پیش ما روانه شو پس طرماح ما روانه شد و شروع در ره خویش کرد
 و میگفت یا غامی اللذی عزیزی من بحجری و امضی بنا قبل طلوع الفجر ای ناقه من فیه و زاری کرد از
 من و برسان ما را پیش از طلوع صبح خیز فقیان و خیر سفر ال رسول الله الفجر براه بهترین برانان و بهترین
 سفر فرزندان رسول خدا صاحب بزرگم و فخر السادة البص الوجوه الزهر الطاعنین و الرماح السمیرین
 سپید رنگ تانزه و وطن کشندگان بینه ای کدم گون و الضار بین بالسیوف العتبی حتی تجلاکم یوم الفجر
 کشندگان فوج شما که همیشه ای بران شرب بار تا آن فجار از ایند رسانی پیشوای ابرار ما مانند اما جل الجویب
 الصلر عمره الله بقاء الدهر صاحب بجه و عطفت کریم و در بنامی خلاق باقی دارد او را حنه اما قنامت یا مالک
 النفع معا و الضر اید حسینا سیدی بالنصر ای مالک نفع و صرعباد تا میدنا حسین پیشوای ما را حضرت
 خود علی الطغاة من بقایا الکفر علی اللعینین سلیلی صخر تر با عیانیکه یا کار کفار سلف اند و بر ملا عمت که از اولاد
 صخر اند نیز یک لارا ال حلیف الخز و ابن زیاد و عمر بن العاص بریزید که پوسته هم عهد شراب است و

وایم الخ است و این زیاد و مسکه که پس از آن فاجره اند فلما أصبح الحید علیک السلام و انزل الله صراطا خبیثا فقال حسین
 ما اذک یابن یزید قال واقالی کتاب ابن زیاد و کافیه اما بعد فجمع بالحسین حید علیک
 کتابی هذا ویفد مر علیک رسولی و لا تنزل له الا بالعراعر فی غیر حربه یطی غیر ماء و قد اهدت برحق
 ان یلذذک و لا یفارقک حتی یاتینی بالجاذاک امرای پس چون حضرت تنه ام حسین علیه السلام میفرمود که در حر
 ناکهان نمایان شد پس حضرت از او گفتند که چه خبر است ای ابن یزید گفت که نزد من نامه این زیاد آمده و در آن پس از حمد
 و صلوات نوشته است که کار را بر حسین تکمیل نماید و قیامت برسد و قاصد ما نزد تو رود و فرود میاراد و را که در
 زمین خالی نه در آن با سبزه باشد و نه آب و بد رستگه حکم کرده ام فانه دعوت را با تو باشد و جدا نشود تا اینکه خبر دهد مرا اینکه
 اطاعت حکم ما کردی و اشتغال امر ما نمودی با امری فیه ان جمع بکرمی المکان الذی یاتینی کتابه و هذا
 رسو له و قد امراک ان لا یفارقنی حتی التقد امرکم فلا سبیل الا مع قمارتک حکم کرده است
 مراد آن نامه که من کار را بر شما تکمیل کنم در جای که نامها و بن رسد و این یک دوست و اورا حکم کرده است نه ازین حدیث
 تا حکم او را در باب تو جاری نمایم پس اکنون چاره نیست بطرف چه کردن تو فظن بید من المهاجر الکندی و کان
 مع الحسین علیه السلام مرالی رسول ابن زیاد ففرقه فقال له لکملک امک ماذا جئت فیک
 قال اطعت اما می و رفیت بیعتی فقال له المهاجر بل عصیت ربک و اطعت اما ملک و معک
 نفسک و کسبت العار و الثار و بئس الامام اما ملک قال الله جعلنا هم ائمة یدعون الی الشار
 و یومر قیامه لا یضرون و اما ملک منهم پس یزید بن معاویه کنایه که از اصحاب امام حسین علیه السلام بود و
 یک این زیاد به بنیاد نظر کرد پس در اشتناخت و گفت که ما درت بما تم نوشتید این چه نامه و پیغام است که آورده آن دعوت
 گفت که اطاعت نمودم امام خود او فاکر و م بیعت خود را پذیرید این مهاجر گفت که عصیت پروردگار خود کردی و عار دنیا
 و تار عقبی را برای خود میا نمودی و بد امام است امام تو سزا میفرماید که گردانیدم آنها را اما ان که میخواهند مردم را بسوزانند
 و تار عقبی را برای خود میا نمودی و بد امام است امام تو سزا میفرماید که گردانیدم آنها را اما ان که میخواهند مردم را بسوزانند

بل عن مائة ولا في قرية فقال له الحسين دعنا ويحك ننزل هاهنا القرية او هاهنا يعني فنوي
 بالعامرية او ههنا يعني شفيته قال لا والله ما استطيع ذلك هذا رجل قد بعثت الي عينا
 علي پس چه خواست كه ايشه نزارد موضع بي آب چه آباداني فرود آورد پس حضرت فرمود كه وای بر تو بجز آنكه امر كه فرود ايم دين
 ده ياد دين ده يعني فنوي و حاضر يه يادد موضع كه آب دارا و الی داشته باشد چه كفت كه نه بجز اسو كنده من قدرت ندارم دين
 اين مرد كه رستاده شده است بطرف ما از براي با سوسى است فقال له نه هير بن القين انى والله لا اجد
 ان يكون بعد الذي نرون الا اشد مما نرون يا رسول الله ان قتال هو الامم القوم السعة
 اهنون علينا من قتال من ياتينا من بعد هدر فلهم ياتنا من بعد هم ما لا قبل لنا به
 فقال الحسين عليه السلام ما كنت لا بداء هم بالقتال پس زميرين قين بجز من ان حضرت عرض كرد
 كه بر ايند من كند اسو كنده كان نيكنم كه باشد پس آنچه يمينه كمرشده و ترا از آنچه يمينه ان فرزند رسول خدا بر رستى كه جنگ
 كرده و دينه قتل اسان تراست بر من از جنگ و قتال كه يمينه خواهد آمد براي قتال ما بعد از اينها پس قسم بكميات خود بر اين
 خواهند آمد براي جنگ ما بعد از اين انقدر كه تاب مقابله نخواهد بود مرا با اينها پس حضرت امام حسين عليه السلام فرمودند كه من
 نينخواهم كه امت ابجنگ ايشان بكنم و فى المناقب قال نه هير بن القين فرسبنا حتى نقتل بكر بلا فاهنا
 على شاطئ الفرات فيكون هنالك فان قاتلونا قاتلنا هم واستعنا الله عليهم قد صعدت
 عينا الحسين عليه السلام ثم قال اللهم انى اعوذ بك من الكرب واليلاء و در كتاب قتال
 و ايمت كرده كه زميرين قين بجز منست ان حضرت عرض كرد كه اگر استدائى جنگ با ايشان مناسب يمينه انى پس بفرما
 كه روانه شوم تا فرود ايم بجز آنكه نبراهيم بجز آنكه نبراهيم آن بر كناره دريايى فرات است پس انجا از براي تو دعوىال و الضار تو بهتر
 خواهد بود پس اگر مقاتله خواهد كرد با من مقايمه خواهم كرد و ما از ايشان و استعانت از خدا خواهم نمود بر جنگ ايشان
 پس حضرت امام حسين عليه السلام اشك از ديدن عي حق بين باريد و بعد از آن فرمود كه بار خدايا برآييند من پناه
 يي برم تو ارشدت و بلا و قال السيد قاهر الحسين خطيبان اصحابه محمد ابته و اتنى عليه

ثم قال انه قد نزل من الامم ما قد ترون الدنيا تغيرت و سكوت اذير معروفيها ولم يبق
 منها الا صباية كصباية الاناء و خسيس عيش كالمري على الدليل الا ترون الى الحق لا يعامل
 به والى الباطل لا يتناهي عنه ليرغب المؤمن في لقاء ربه محققا في الاخرة الموت الا
 سعادة والحياة مع الظالمين الا بر ما دس يد تفتني علم المهدي كفتت كهسين عيده السلام اصحاب نور جميع
 کرده از برای اذای خطبه خواست پس شکر و سپاس خدا بجا آورد و ثنا دستایش ابی داد کرد بجه اذان فرمود که هر آینه ای که
 بر ما فرود آمده است شمائی بیند برستیک دنیا بر آینه از ما متغیر و دیگر کون کردی و نیکو! بی دنیا از ما روگردانید و حرم
 زندگانی با خراسید و باقی نماند اذان مگر بقیه مثل ای که بعد ریختن در ظرف باقی نمی ماند و نه در بایه زندگانی مثل چرا که ای که
 ناگوار باشد آینه بی طرف حق که بان عمل کرده نمیشود و بی طرف باطل حینال نمیکند که اذان گناره کرده نمی شود یعنی مردم
 دست از حق برداشته اند و بر باطل سمع شده اند هر که ایمان بخدا و روز جزا دارد باید که از زمین رو بجا بدو شتاق لغای
 پروردگار خود کرد و در عالمی که بر حق باشد زیر که شهادت در راه حق، سورت سعادت ابدیت و زندگی با ستمکاران
 و استیادین ایشان برای سوسان کجرت و عنا شمره ندارد و قمار زهیر بن العین نفال قد سمعنا
 هذا و الله یابس رسول الله مغالنتک و لو کانت دنیا لنا بقیه و کنا فیها محمدا بن
 لا ترونا النهوض معک علی الاقامه فیها پس زهیر بن قیس بر راست و کفت که هر آینه برایت کند خدایت
 ای فرزند رسوخندانم کلام ترا شنیدم و اگر دین از برای ما پایدار و با آن میبود و ما در آن پیوسته میبودیم هر آینه
 گشته شدن را همراه تو بر بغای ابریس دنیا اختیار میکردیم و بر گاه فتنای دنیا را در انیم چگونه جان از تو سنا بفریم
 نوشتب هلال بن مافع الجلی نفال و الله ما کرهنا الفاعر بنا و انا علی بیاتنا و بصائر
 قالوا من الاله و لغادی من اجله پس هلال بن مافع بجلی از جا بر حست و کفت بگذا سو کند که ما هر
 مکرده سنید اینم و طاعتنا ست پروردگار خود را الصبه جان خریداریم و ما بر نیتهای خود دانستهای خود دوست بدارم
 شخصی را که ترا دوست میدارد و عداوت میکنم شخصی را که از تو عداوت میدارد و قام برین بن حصیر نفال و الله

يا رسول الله لقد مس الله بك علينا الرضا بل بين يدك فيقطع نيك اعضاءنا ثم
يكون جلدك شفيعنا يوم القيامة و بربر بن حصير استاده و گفت بگذا سو کند ي فزا رسول حسد ابر آينه حق نالی
سنت نباده است بر ما که مقاتله بکنم یا پیش و بتو پس بریده شود در نصرت و یاری تو ارضی ما بعد از آن باشد چه تو شفیع ما در
روز قیامت شمران الحسین علیه السلام را کب رسا رکبا اراد المسیر بصغوفه ناه و نیه ساغوفه
المخزومی حتی باغ کربلا فلما وصلها قال ما اسم هذا الارض فقيل كربلا فقالوا ههنا
و الله محط ركابنا و مسنگك و ما لنا ههنا و الله محط قبورنا و ههنا و الله ابي حزيمنا ههنا احد
جناي بعد از آن بر آينه حضرت امام حسين عليه السلام سوار شده و روانه گردید و هر چند میخواستند که بجانب دیگر بروند
لشکه در فراموشی و ممانعت میکردند برابر حضرت راه سپردند تا آنکه تا آنکه زمین گردید رسیدند و چون در آنجا وارد گردیدند
حضرت بر سید که این زمین چه نام دارد عرض کردند که این کربلا میگویند پس حضرت حکم کرد که هر دو را سینه بگذا سو کند این جای
فرو و آمدن ترکیب ماست و محل ریخته شدن خونای دست و پا بگذا سو کند موضع قبرای ماست و همین جا بگذا سو کنید
کرده خوانند شده ناموس ما این خبر داده است مراجعت من دنی را و ایه فقال علیه السلام مر هذا موضع
کربلا بلا ههنا مناخ و کاینا و محط رحالنا و مقتل رجالنا ننزلوا جميعا و نزل المرحضاء
الحسین علیه السلام و قال في ذلك اليوم يوم الاربعاء و يوم الخميس و هو الثاني
من المحرم سنة احدى و ستين و قال و جلس الحسين بصلح سيفه و ببول و در روای
که چون حضرت علیه السلام و الحقیقت نام که ابطار اشید فرمود که این مقام مقام رنج و گرفتار است و همین جا جاش
نشاندن شمران ماست و جای نرد آمدن اقبال دستاع ماست و جای کشته شدن مردان ماست پس همه
فرو و آمدند و هر معبر سوار مقابل لشکه امام حسین علیه السلام فرود آمد و این روز روز چهارشنبه یا هفتشنبه یا پنج
دویم از فاد محرم سنه شصت و یک هجری بوده است و راوی گفت که حضرت امام حسین عم اسلا حرب ما نرتف
میداد و در مقام یاس از دینای نامیدار و اشتیاق تقای پروردگار این شعاری خواند یا دهر انت لك من

تلیل کم نایب بالاشترک والاحبیل صاحب وطالبقتیل والذهر لا یقنع بالبدیل وانما الامم
الی الجلیل وکل حتی سالك سبیلی و فی رواية بعد هذا ما عقیضه الله من مقبیل ما اقرب
الوعد من الرحیل ای زمانه انبیا و بر تو که بسیاری از دوستان خدا و ملازمان و طالبان حق مقتول تواند وزمانه
تقتل مت یکنند بدل و نیست کلمه بر طرف خدا شکر بزرگ است و بر زنده روزه راه ماست و در بعضی روایت بعد از این
که نیست از تضاد است کسی معاف دارد و تکیه قریب شود و عده از برای روانگی و قال سمعت زینب بنت علی
علیه السلام ذلك فقالت یا اخی هذا کلام من الیقین بالقتل فقال نعم یا اختاه فقال زینب
وانکلاه یعنی الی الحسین نفسه و بکت النسوة و لطمن الخدود و شققن الجيوب و جعلت امر کلثم
متنادی و الحمد لله و اعلیاه و اما ما و فاحتماه و احسننا و احسینا و اضعفتنا بعدک یا ابا عبد الله
در ادبی گفت چون حضرت زینب خاتون دختر حضرت فاطمه علیها السلام این کلام و هشت انجام را شنید گفت که ای برادر
من این کلام کسی است که یقین گشته شدن خود داشته باشد پس حضرت فرمودند ای خواهر محترم پس حضرت زینب
مشیون و او بیاد اسمیتا بر آورد و گفت شرمک خود برادرم حسین با سیدم و تمامی پردگیان سزا پرده نصرت گشته
و طبایخ بر حساره نازدند و کیربان تا اچاک گردید و حضرت ام کلثوم شده و غ بشیون و نوحه نمود که افسوس است
ای خسته مصطفی و افسوس است ای علی مرتضی و افسوس است دخترت است ای فاطمه علیه السلام افسوس است ای حسن مجتبی
و افسوس است ای حسین شهید کربلا افسوس است بر عزیزی بعد تو ای ابی عبد الله فعزهاها الحسین و
قال لها یا اختاه و نعزی بعزاء الله فان سكان السموات یموتون و اهل الارض لا یبقون
و جمع البریه یهلکون ثم قال یا اختاه یا امر کلثوم و انت یا زینب یا رباب النظر اذ انما
فلا تشققن علی حبیبی و لا تخش علی وجهی و لا تفلن علی حجر ای پس حضرت امام حسین علیه السلام تسبی و کین
خواهر محترم خود نمود و طرود کدای خواهر با جان برابر صبر نمایی و بقضای حق تعالی راضی شوی بدانکه هر اهل زمین نیست
تا کور مرگ را نمی چشند و اهل آسمان باقی نمانند و همه خدایق بلاک میشوند بعد از آن فرموده ای خواهر محترم ای ام

مسوم و توان زینب و توان پرتیب و توانی به باب برکات که من گشته شوم و کیر با بنام از بصیبت پاک سازید و بنسازید و راقین
 نغز شنبه و کلمات پریشان و بصیبت با بر زبان سیارید و فی المناقب دعای الحسین علیه السلام مرد و اولاد
 یمناع و کتب الی اشرف الکوفیة مصححان یطین الله علی رأیه بسم الله الرحمن الرحیم من
 الحسین ابن علی سلیمان بن صرد و المسیب بن حنیفه و رقا عده بن شداد و عبد الله بن
 ابی رجمان غدا المؤمنین اما بعد فقد علمتم ان رسول الله صلی الله علیه و آله قد قال فی حقه
 من ابی سلطانا جائرا مستحلا لحم الله فانا کنا لعهد الله منی فالیسنة رسول الله ص یعمل
 فی عباد الله بالامر و العذر و شیء له یغیر قول و لا فعله و حقیقا علی الله ان یل خله من خله
 و در کتاب مناقب مودیت که سید علی شریعتی در کوفه بطرف کسانیکه اینها را سلیم و منقاد خود گمان
 میکرد نوشت که ابتدا میگفتم بنام خدا بیکد بخشایند و بحث میزدیم این نامه البیت از حسین بن علی بطرف سلیمان بن مرد
 و سبب بن کحنه و رقا عده بن شداد و عبد الله بن دال و جماعه مؤمنین لیکن بعد از حمد صلوات پس بر آینه شما میاید
 که بر آینه بن سب سول چند اعلی التجت و انشایقتنا در حیات فرموده که هر که بیینه بادشاهی را که جوهر کشنده است و سنگ
 حرمت حرم خدا را حلال داننده است و تفرز او خدا را شکننده است و سمیت پیغمبر خدا را فحاشا لغت کشنده است عمل میکنه
 در میان بنده های خدا به بره و زیاده قی بعد از این سزانش نماند و در اینجفتار و نه بگردار سزاوار است به خدا که داخل گشته او را
 بجای و خورشیدن آن بادشاه ظالم و قتل غلتم ان هو الا القوم نذل و مواطاعة الشیطان و
 قولوا عرطاعة الرحمن باظهر و العباد و عطلوا الحد و بد و استأثر و ابالفی و اهلوا حوامر الله
 و حرموا حلاله و شما خوب میاید بر آینه این گروه طاعت شیطان را بر خود لازم گرفتند و از عبادت خدا بیکد گشتند
 روگردانیدند و خدا را در بلا و ظلمت هر کرده اند و حد و حد خدا را بطل و بیکار گذاشته اند و بخر حکم خدا و رسول خود
 خود عنایم را میگیرند و حلال میکنند چیز را که خدا حرام کرده است و حرام میکنند چیز را که خدا حلال کرده است
 برانی و احق بهد لا امر لقرابتی من رسول الله و قد اقتنی کتکم و قد علی و سلکم بیعتکم انکم

لا تسلموني دلائل لول فان بقيتم ببعثكم وقد احتمت حطكم ودر شد کم و نفسی مع نفسکم و اهل
دولتی مع اهلکم و اولادکم فلکم لی اسوة بدرستی که من سزاوارتریم برای امر خلافت و امامت بسبب
قرابت خود از رسالت او بر ایند فرزندان ما ای شما متواتر و متوال رسیدند و قاصدان شما به پخت شما سپاسی وارو کردید نه که هر
شما مراد است احد انخواهید سپرد و نخذل و زمان کار نخواهید کرد پس اگر پخت خود را از برای من دفا کنید پس بر آید بکف و رشه
خود سید و ذات من با ذات شماست و اهل من و فرزند من براه اینها ای شما و فرزند ان شماست پس شما امان پس
نیک است لم تفعلوا و نقضتم عهدکم و خلعتکم بعتکم فلعمری ما هی منکم منکر یفقد فعاتم و اهل
واخی و اهل بیته و المعز و مرابعکم فظلم احظاکم و نضیکم ضیعتکم و مرکتکم فانما ینت علی
نفسه و سیفنی الله عنکم و السلام و اگر وفا به پخت خود نکنید و از بیعت بیرون روید و بکنید
بجان خود که ینت این امر از شما بعید که بر آید کردید شما بمن عمل با پدر من و برادر من و پسر عم من و فریب یافته
لسی است که ذل یافته شما شد پس بره خود را دفا کردید و نضیب خود را ضایع نمودید و هر که پخت خود را می شکید و از عهد
و قرار بیرون میرود پس ضرر نیرساند مگر ذات خود را اکنون بی نیاز حرام کرد و مرا حفا از شما و السلام و دفع الکتاب الی
قیس بن مسهر الصیداوی کما منر و لما بلغه قتل قیس فاستغیر باکیا ثم قال اللهم اجعل لنا شقفا
عندک منزلا کما کریمنا و جمع بیننا و بینهم فی مستنیر من جنتک **ذک علی کل شیء قدیر** و ما سر القیس
بن مسهر صیداوی داد چنانچه گذشت و چون خبر کشته شدن قیس باحضران رسید اشک از دیدهای معیشت من بارید بعد
از ان دعا کرد که بار خدا یا بگردان از برای من نزد شیعیان من در عقبی سازل نیگو و جمع کن مراد شیعیان مراد عمل
رحمت و عنایت خود بدرستی که تو بر هر جنبه قادر و توانا هستی و فی المناقب کتب الحسین علیه السلام الی
شراف الکوفة و ذکر کتابه و دفعه الی قیس بن مسهر الصیداوی فلما بلغه قتل قیس استغیر
باکیا کما منر و ذکر کتابه شرف است که حسین علیه السلام بطرف اشرف کوفه نام برد نوشت و نام او را ذکر کرده است
و قیس بن مسهر صیداوی داد پس هرگاه خبر شهادت قیس بگرفت رسید اشک از دیدگان روان کردید و گریان شد چنانچه گذشت

و نزل الى الحسين عليه السلام رجل من شيعة يظال له الهملا من نافع يحيى نغان يا س رسول الله
 صلى الله عليه واله انت تعلم احب اليك رسول الله صلى الله عليه واله لم يقدر ان يشرب الناس
 محبته ولا ان يوجعوا الى امره ما احب وقد كان منهم من انفقون بعد و نه بانصر و يصنرون الله العتق
 بلقونه باحلى من الجسل و يخالفون به باصر من الحنظل حتى فتعنه الله اليه ليس مردى از شيخان
 با و را طلال بن نافع بجلي كوين شتابي خرد كحضرت آمد و گفت اي فرزند رسول خدا تو خوب بداني كه بر آيت بود و چه چند انو نيت
 و همه مردمان را شربت محبت بنوشند و متواست كه ان نرا بر محبت و اطاعت خود بطوريكه ميخواست ثابت و تمام برارد و بر آيت
 بسياري از آنها ساقچه بود كه او را داده ياري و حضرت مي داد و دل كمره قيراب را پنهان مي داشتند ملاقات مي كردند و كحضرت
 نرا ملاقات مي كردند و غسل و محالفت مي كردند او را نفا لفت نم تر از حنظل تا آنكه خدا يقيني او را بطرف رحمت خود طيبه وان
 ابراهيم عليا عليه السلام فداك رسني مثل ذلك فقوم قد اجمعوا على بضره و فاقلو معه اتنا كعين
 و افاطيين و المارقين حتى اقاها اجله منضى الى رحمة الله و رضوانه و انت اليوم عند ما في مثل
 ملك الحاله فمركبت عهد و دخل بيعته فلن يضر الا نفسه و الله معن عنه فسر بنا را سدا معافا
 مشرقا و شبت و شبت مغربا فوالله ما انتقضا موقبل الله و لا كرهنا لفاه بنا و انا على
 بتاتنا و اهدا يرقا الوالى من و الال و تعادى من عاداتك و بد رستك به بزرگوار تو على عيبه سلام و مثل من حال
 پس نومی بر آينه اتفاق كردند بسياري او و متفكر كردند بهر اسي انحضرت تا كنان و فاسطان تا دره تان را تا ايام زنده گانيم
 او اخبر شدند و بطرف رحمت خدا خوشنودى او شناخت و تولى روز نتر و ما بشل همون حال كرديده پس هر عهد خود را بشكند
 و بيعت خود را خلع نمايد پس ضرر نخواهد كه دگر بيات خود و خدايي بين كنده است از و پس رواه شوياما بگويمشى دار ام و در هر بار
 كه خيالي بس كند اسوكند ما تمى ترسيم از چيزيكه خدا مقرر كرده و له ابيت مداريم كه كسبه شدن و ملاقات پروردگار خود
 بودن و بد رستك ما يان نسبت صحيح و عزم درست در بصيرت كامل خود با دست و نو و سببم و با دشمنان خود سببم
 ترويب اليه عليه السلام و بين من حصص الغم اى فنان و انده يا بى با سر الى الله انقد من اللادك

علینا نفاقل من بدل و تقطع اعضاء فاته بکون حیدر ای شفیعیان یوم القیامة بین یدیسا
 لا افسح قوم صنیعوا البر سبت بنیم اف لهم عدا اما ذ ایلا قون یسارون بالویل و الشویس
 تا جهنم بعد از آن بریر ابن حبیر همدانی بخدمت آنحضرت علیه السلام در آنحضرت شتابی تمام آمد و گفت که کجا کنی
 ای فرزند عمه منند اسرائیله منت نماده است خدا بهمرازی تو بر ما مقادیر و جهاد جنم من پیش روی تو و پاره پاره کرده شویم و
 بعد از آن جد تو در روز قیامت شفیع ما باشد و سستگار بگرداند خود تو می را که ضایع و ملاک گردند فرزندان دختر بچه خود را و این
 برای آنهاست نزد ای قیامت چه گونه پروردگار خود را ملاقات خواهند کرد آواز و ناله خواهند کرد آنها بعد از آن
 در آتش سوزان جهنم جمع الحسین علیه السلام و لده و اخوته و اهلیته ثم نظر الیهیم نیکی ساعده
 ثم قال اللهم انا عترة نبیک محمد و قد اخرجنا و طردنا و ازلنا عجمنا حرم جدنا و بعد
 بنوا صیته علینا اللهم فخذ لنا یقینا و الضرفنا علی المقوم الظالمین پس حسین علیه السلام فرزندان
 و برادران و اهل بیت و اقارب خود را جمع نمود بعد از آن بنظر حسرت بطرف ایشان نگریست پس با عتی گریست
 بعد از آن فرمود که بار خدا یا ما اولاد پیغمبر تو محمد مصطفی صلی الله علیه و اله ام و بر آینه بیرون کرده شدم و انا هشم
 دو در انداخته شدم از حرم جد خود و ظلم و زیادتی کردند بر ما بنوا صیبه بار خدا یا حق ما از ایشان بگرد ایشان را در
 دنیا و آخرت بعد از آن شدید مبتلا کن و نصرت و یاری ده بر این گروه شقاوت پذیرده که جفا کار و ظالمان اند نظر
 اقبل علی اصحابی به نقال لنا من عبید الدینیا و الدین لقوا علی السستهم یخو طوفه صادر ات معا
 یشهم فاذا محستوا بالبلای قال الدیانون بعد از آن رو با صواب خود آورد و فرمود که مردم بنده
 دنیا هستند و دین زمانی دارند احاط میکنند دین را تا وقتیکه در میشتهای ایشان زیاده کند و نفع نخت پس هرگاه
 امتحان کرده شوند بعد از آن کم یاب اند و کتب الحزب الی بن زیاد بنزول الحسین علیه السلام
 بکوبلا فکتب ابن زیاد الی الحسین علیه السلام اما بعد یا حسین فقد بلغنی نزولک
 بکربلا و کتب الی اصیر المؤمنین یزید ان لا اوسد الوتیر ولا استمیع من الجزیر و الحقیق

لطف الجند و ترجع الی حکمی و حکم نیز بدین معنی و السلام و حسین زیاد به بناد بشر فرود
 آمدن حسین علیه السلام و زمین گریه نوشت پس این زیاد با امام حسین علیه السلام نوشت که بعد از همه و صلوة ای حسین
 بر آینه خبر فرود آمدن تو بگریه ما بمن رسید و هر ایند امیر مومنان نیز بدین نوشته است که کتب کهنم بر چیزیکه ملائکه باشد در
 نشود از زبان جبرئیل مطلق کنم ترا کجا می که لطیف و داناست با اهل بیت من و نیز بدین معنی و السلام خاصا و کافرا
 علی الحسین علیه السلام و قراء هر ماه من بد که ثم قال لا اله الا الله قرأ شقوت امر حنيفة الخوارج
 بسوط الخالق قال له الرسول جواب الكتاب يا ابا عبد الله قتال ماله عندي جواب لانه
 قد حقت عليه كلمة العذاب نرجع الرسول فخره يذالك فحصب عدو الله لعنه الله من ذلك
 اشياءه فكتب بركاه نامه او نزد حسین علیه السلام رسید و خواند از دست انداخت بعد از آن فرمود که دستکار بنیدام تو
 و خود خندی مخلوق را غضب چشم خدا خدیوه اندقا صد این زیاد بدین جواب نامه از حضرت امام حسین علیه السلام
 طلبید پس دست فرمود که برای او بنزد ما حوائی نیست و هر ایند عذاب نپی بر و نازل شده است پس یک روز
 روانه شد و نزد ابن زیاد بدین رسید و او را از خیال مطلع گردانید پس آن دشمن خدا لعنت کند خدا بر
 یا ستماع این خبر بسیار حشمتناک کردید و فی بعض المواقفات کان جمع ابن زیاد حرب الحسین
 علیه السلام سبعین الف فارس فقال ایها الناس من منکم بتولی قتل الحسین
 علیه السلام و له ولاية ای بلد نشاء فسلم لجداء اخرنا استدی بعمر بن سعد و قال یا عمر بن
 قتیل حرب الحسین علیه السلام بنفسک فقال مهلني اللیله فقال له قد امهلناک فالضرب
 عمر بن سعد الی منزله و جعل بشیر قومه و اخوانه و یثقی به من اجمل به فلم یشر علیه
 اهل و در بعضی موافقات چنین است که ابن زیاد بدیند از عمر برای جنگ حسین علیه السلام بمقتا در هزار سوار حرا
 بیج کرد و تمام روسا را بر ماست این لشکر ترغیب و تحریص می نمود و میگفت که ای کرده ابرو مان کدام کس از
 شغفل مقاتله حسین علیه السلام می شود و صلوات بر ای او حکومت هر ملکی که خواهد که بگذرد است پس همه که